

• دریافت ۹۷/۰۸/۳۰

• تأیید ۹۹/۰۲/۲۰

تحلیل رمان "ساق البامبو" اثر سعود السنعوسی، بر اساس گفتمان قدرت میشل فوکو

سولماز پرشور*، مهین حاجی زاده**

عبدالاحد غیبی***، حمید ولی زاده****

چکیده

گفتمان، واژه کلیدی پژوهش‌های میشل فوکو است که وی در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی خود بدان پرداخته است. میشل فوکو، تحلیل گفتمان را از حوزه زبانی جدا می‌کند و آن را با شرایط تاریخی و اجتماعی می‌سنجد. او هرگفتمانی را برآمده از قدرت می‌بیند و تحت تأثیر نیچه معتقد است که قدرت تنها از بالا به پایین اعمال نمی‌شود، بلکه قدرت در هر لایه و سطحی از جامعه نفوذ کرده است. به باور فوکو زبان، عرصه بروز روابط قدرت و تعیین کننده سوژه غالب و سوژه تحت سلطه است. جستار حاضر برای تحلیل روابط قدرت و زبان، رمان ساقه بامبو اثر سعود السنعوسی، رمان‌نویس کویتی را انتخاب کرده است و در این راستا با رویکرد توصیفی-تحلیلی گفتمان‌هایی که قدرت از طریق آن‌ها اعمال می‌شود را در این رمان مشخص و به حقایق موجود در متن، سکوت و گاه مقاومتی که از سوی مفعولان قدرت در مقابل فاعلان قدرت دیده می‌شود اشاره می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد گفتمان‌های مختلفی از جمله: گفتمان قدرت جنسیت، گفتمان خرافه‌باوری، گفتمان اربابی-خدمتکاری، گفتمان فرادستان، گفتمان قدرت در نهاد پلیس و گفتمان قدرت در نهاد خانواده در این رمان حضور دارند و هریک از این گفتمان‌ها به نوعی در ساختارهای قدرت و ساختار فرهنگی جامعه نقش ایفا می‌کنند.

واژگان کلیدی: گفتمان قدرت، میشل فوکو، سعود السنعوسی، رمان ساق البامبو.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران. Porshoorsolmaz@gmail.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران. (نویسنده مسئول) hajizadeh@azaruniv.ac.ir

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران. Abdolahad@azaruniv.ac.ir

**** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، ایران. drhvalizadeh@yahoo.com

۱. مقدمه

تحلیل گفتمان (Discourse Analysis) یا معادل‌های دیگر معنایی آن که در زبان فارسی به سخن کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار ترجمه شده، رویکردی «چند رشته‌ای و میان رشته‌ای است که از دل رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی، فلسفه و زبان‌شناسی پدید آمده است. تحلیل گفتمان در واقع، پنجره‌ای رو به سوی مشکلات و معضلات اجتماعی است. این رویکرد از سویی به زبان متن توجه دقیق می‌کند و از سویی دیگر به بافت، موقعیت تولید، درک و دریافت متن.» (تیلور، ۱۳۹۷: ۱۰ و ۱۰۱). تحلیل گفتمان برای نخستین بار در سال ۱۹۵۲ میلادی از سوی زبان‌شناس معروف انگلیسی «زلیگ هریس» (Zellig Harris) به کار گرفته شد. در نگاهی کلی، تحلیل گفتمان را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: «تحلیل گفتمان متأثر از میشل فوکو و تحلیل گفتمان متأثر از سنت زبان‌شناسی در اروپا و کشورهای انگلیسی زبان بویژه استرالیا، انگلستان و آمریکا. هر یک از این رویکردها بر بعدی از گفتمان و تحلیل متمرکز می‌شوند. رویکرد فوکویی بیشتر به مفاهیم کلان مانند: پراکتیس‌ها، قدرت، گفتمان‌ها و دانش می‌پردازد؛ در حالی که گفتمان مبتنی بر زبان‌شناسی بیشتر بر سطوح خرد متن تمرکز می‌کند و شاید از متن به سوی بافت کلان‌تر نیز حرکت کند.» (همان: ۱۳) میشل فوکو فیلسوف، تاریخ‌دان و متفکر معاصر فرانسوی، تحلیل گفتمان را «از حوزه زبان‌شناسی جدا می‌کند و سپس به آن بعد تاریخی-اجتماعی را می‌افزاید. بعد گفتمان را از یک سو به مسأله قدرت (سیاسی) پیوند می‌دهد و از سوی دیگر با آگاهی (knowledge) که بدنه تشکیل دهنده شرایط و اصول است. او گفتمان را شکل‌های به هم پیوسته آگاهی‌ای می‌انگارد که تعیین کننده شرایط هستند.» (هنرمند، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

یکی از مباحث مطرح در پژوهش‌های میشل فوکو، مفهوم قدرت است که پژوهش حاضر این مسئله را در رمان «ساق البامبو» اثر سعود السنعوسی رمان‌نویس

کویته بررسی خواهد کرد. این رمان با موضوع مورد بحث مطابقت دارد. چراکه رمانی اجتماعی است و موضوعاتی چون، کارگران خارجی و مهاجرتشان به کشورهای عربی جهت خدمتکاری، مورد استثمار قرار گرفتن زنان هم در وطن شان و هم خارج از وطن شان، طبقاتی بودن جامعه، رواج خرافات، مسأله هویت، تعصبات قبیله‌گی، تلاقی ادیان و... را در برمی‌گیرد.

در این راستا پژوهش حاضر تلاش می‌کند تا با بررسی تحلیل گفتمان قدرت در رمان مذکور، به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

در رمان ساقه بامبو چه گفتمان‌هایی دیده می‌شود و این گفتمان‌ها چگونه مناسبات قدرت را شکل داده‌اند؟

افراد زورگو برای اعمال قدرت از چه روش‌هایی استفاده کرده‌اند و افراد تحت‌سلطه در برابر زورگویی دیگران چه عکس‌العملی از خود نشان داده‌اند؟
در باره پیشینه بحث حاضر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مقاله «گفتمان، قدرت و زبان در قصه‌های بهرنگی از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین»، نوشته فاطمه محمودی تازه‌کند (۱۳۹۱). نویسنده این مقاله با بررسی گفتمان قدرت و زبان در داستان‌های (الدوز و کلاغ‌ها) و (الدوز و عروسک سخنگو) نشان می‌دهد گفتمان‌های چندگانه در این آثار، متأثر از گفتمان‌های انقلابی، سیاسی، ادبی و فرهنگی عصر بهرنگی است. از سویی نگارنده این مقاله رابطه متقابل قدرت و زبان را هم در این دو رمان به تصویر کشیده است. مقاله «جنسیت، قدرت و کاربرد زبان از دیدگاه تاریخ‌گرایی نوین در گلنگری گلن راس اثر دیوید ممت» نوشته فاضل اسدی امجد و یاسر ذوالفقاری (۱۳۸۸). نویسندگان این مقاله با بررسی نمایش‌نامه گلنگری گلن راس، ردپای نظام سرمایه‌داری آمریکا و چگونگی اعمال قدرت این نظام بر قشرهای مختلف جامعه را نشان داده‌اند و از سویی به جایگاه جنسیت و دلایل عدم حضور زن در این نمایش‌نامه به عنوان شخصیتی مؤثر و پررنگ هم پرداخته‌اند.

مقاله «مناسبات و کارکردهای قدرت در رمان اجنحه الفراشه از محمد سلماوی بر اساس الگوی کنشی گرماس و نظریه گفتمان میشل فوکو» نوشته خیریه عچرش و همکاران (۱۳۹۵). نویسندگان این مقاله با توجه به الگوی کنشی گرماس، ساختار داستان و ارتباط بین ساختار و متن را تبیین کرده‌اند و سپس با توجه به نظریه گفتمانی فوکو موضوع قدرت را هم در رمان مذکور بررسی کرده‌اند. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان: «شخصیت‌پردازی در رمان ساقه بامبو اثر سعود السنعوسی»، نوشته حمیدرضا طاهری (۱۳۹۶). در این پژوهش وجوه شخصیت و شخصیت‌پردازی رمان ساقه بامبو مورد بررسی قرار گرفته است. پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی و تحلیل عناصر داستانی ساق البامبو اثر سعود السنعوسی» نوشته قدسیه شهرام بودینه (۱۳۹۷). نویسنده این اثر به پژوهش اسلوب و محتوای رمان ساق البامبو پرداخته و عناصری همچون پی‌رنگ، شخصیت‌های اصلی و فرعی، ایستا و پویای داستان، زمان، مکان، زاویه دید، فضا، لحن و گفتگو را مورد بررسی قرار داده است.

آن چنان که پیداست، پژوهش مستقلی درباره «تحلیل رمان ساق البامبو اثر سعود السنعوسی بر اساس گفتمان قدرت میشل فوکو» انجام نشده است و با توجه به اینکه این رویکرد روش مهمی در فهم متون به شمار می‌رود و در ایران، رویکرد تازه ای است و در آثار عربی هم، چندان مورد پژوهش قرار نگرفته و بنابر اهمیت تاریخ که به گفته فوکو بیشترین اهمیت را در میان علوم انسانی داراست و مادر این علوم به شمار می‌رود (فوکو، ۱۳۸۹: ۲۳)، پژوهش در این زمینه اهمیت بسزایی دارد. بر این اساس در ابتدا خلاصه‌ای از رمان جهت آشنایی خواننده بازگو می‌شود و سپس توضیح مختصری از مسأله قدرت داده می‌شود و در ادامه با ارائه نمونه‌هایی از رمان ساق البامبو، انواع گفتمان قدرت در رمان مذکور بر اساس نظریه گفتمان قدرت میشل فوکو شرح داده می‌شود.

۲. رمان ساق البامبو

رمان ساق البامبو نوشته سعود السنعوسی، رمان‌نویس کویتی است. سنعوسی با نوشتن این رمان برنده جایزه بوکر عربی در سال ۲۰۱۳ م شد. این رمان از زبان هوزیه/عیسی روایت می‌شود. پسری دورگه که از پدری کویتی و مادری فیلیپینی متولد شده است. از لابلای روایتگری او، هم با زندگی خودش و هم دیگر شخصیت‌ها آشنا می‌شویم. رمان ساق البامبو، از جایی شروع می‌شود که ژوزفین مادر هوزیه، به خاطر فقر و فلاکت خانواده و فرار از سرنوشتی که خواهر بزرگترش آیدا به آن دچار شده بود، تحصیلات و خانواده را رها کرده و برای کار به کویت سفر می‌کند. او در منزل خانواده طاروف به خدمتکاری گماشته می‌شود و تمام سختی‌های کار را به خاطر وجود راشد، تنها پسر آن خانواده تحمل می‌کند. در نتیجه ازدواج مخفیانه و غیررسمی بین ژوزفین و راشد، پسری به دنیا می‌آید که در کویت عیسی و در فیلیپین به خاطر ناآشنا بودن آن نام، هوزیه نام می‌گیرد. بعد از اینکه خانواده راشد از ماجرا باخبر می‌شوند، این ازدواج را نمی‌پذیرند و آن را باعث شرم‌ساری خانواده قلمداد می‌کنند. خانواده راشد بعد از مدتی، راشد را مجبور می‌کنند که مادر و فرزند را به فیلیپین برگرداند. پس ژوزفین با فرزندش به خانه پدری برمی‌گردد و راشد هم با دختری دیگر به نام ایمان ازدواج می‌کند و از او صاحب دختری به نام خوله می‌شود. پس از مدتی ژوزفین هم دوباره ازدواج می‌کند و هوزیه نزد خاله‌اش آیدا، دخترخاله‌اش میرلا و پدر بزرگش میندوزا که شخصی پرخاشگر و قمارباز بود بزرگ می‌شود. ژوزفین همواره هوزیه را متقاعد می‌کند که باید به کویت برگردد. جایی که پدرش منتظر اوست. او کویت را برای فرزندش به صورت بهشتی روی زمین ترسیم می‌کند که در آن به همه آرزوهایش خواهد رسید. بنابراین هوزیه در آرزوی روزی است که پدرش راشد او را به کویت بازگرداند. اما مدتی بعد غسان، دوست پدرش، با ژوزفین تماس می‌گیرد و به او خبر می‌دهد که راشد در جنگ بین کویت و عراق کشته شده است. اما به وصیت راشد می‌خواهد هوزیه را به کویت برگرداند ...

۳. قدرت

یکی از مباحث مطرح در دیدگاه فوکو، مفهوم قدرت است که جوهره اصلی تفکر فوکویی محسوب می‌شود. از نظر فوکو «قدرت واقعی از طریق گفتمان به کار گرفته می‌شود و این قدرت تأثیرات واقعی دارد.» (Selden and his coworkers, 2005: 178). درباره نظر فوکو در ارتباط گفتمان و قدرت باید گفت که «سخن همواره در پیوندی تنگاتنگ با قدرت است. زیرا سخن همان فضای حاکم بر کلیه نهادها و سامان‌دهنده آن‌هاست. این سخن است که تعیین می‌کند چه چیز را می‌توان گفت، معیارهای حقیقت کدامند، چه کسی مجاز است با اقتدار صحبت کند و چنین صحبتی در کجا می‌تواند بیان شود.» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۸۴: ۱۶۴) میشل فوکو در این باره تحت تأثیر اندیشه‌های مارکس، فروید و مخصوصاً نیچه قرار داشته ولیکن آمیزه‌گریبی از آن‌ها پرورده و فرآورده تازه‌ای به دست داده است (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۱۴).

در نظریات مارکسیست‌هایی همچون لویی آلتوسر، قدرت در تملک طبقات بالاست که به واسطه آن طبقات پایین را سرکوب می‌کند.^۱ اما فوکو به نقد این دیدگاه می‌پردازد و بر این باور است که قدرت تنها از بالا به پایین اعمال نمی‌شود بلکه هم از بالا به پایین صورت می‌گیرد و هم از پایین به بالا. قدرت در تمام حوزه‌های اجتماعی رخنه کرده و در دست یک شخص یا یک گروه یا یک طبقه خاص نیست (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۸۹: ۳۶) بنابر نظر فوکو قدرت مجموعه‌ای پیچیده و شبکه‌ای از رابطه‌ها است که در سرتاسر جامعه، خانواده، اداره، مدرسه، دانشگاه و... گسترده است (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۹۳). فوکو معتقد است: «هرجا قدرت هست، مقاومت هم هست و قدرت درواقع برای برقراری خود نیازمند وجود شمار کثیری از نقاط مقاومت است.» (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۶) براین اساس تفکر قدرت، تنها در جایی درست است که امکان مقاومت وجود داشته باشد. اگر در جایی امکان مقاومت نبود، بیانگر این است که در آنجا قدرت، توانایی اعمال نداشته است.

میشل فوکو نظریه‌ای در باب قدرت/دانش ارائه کرده است که از طریق آن، انسان‌ها به سوژه تبدیل شده‌اند. در چنین شبکه‌ای فرد همچون نظام قدیم تحت کنترل است. اما این کنترل به شکلی مدرن رخ می‌دهد. از نظر وی «قدرت در اجتماع مدرن، نظامی از روابط مبتنی بر دانش (شبکه دانش و قدرت) است که فرد را در درون خود جا می‌دهد. به این معنا که فرد، هم‌زمان که شناخته می‌شود (در دفاتر خارجی ثبت می‌شود یا از درون خود را مطابق هنجارها و دانش تحمیل شده از سوی اجتماع می‌فهمد و طبقه‌بندی می‌کند) یا تحت نظام دانش‌هایی چون پزشکی، روان‌شناسی یا آموزش قرار می‌گیرد، مرئی می‌شود و به این ترتیب، تحت سیطره قدرت قرار می‌گیرد.»^۲ در دیدگاه میشل فوکو بین «گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت» رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد که او در تبارشناسی خود بدان اشاره کرده است. به نحوی که هر کدام از صاحبان قدرت از دانش به مثابه ابزاری برای اعمال سلطه خود سود جسته‌اند. بنابر نظر فوکو دانش سبب قدرت شده و سپس این قدرت است که دانش را ایجاد می‌کند. وی معتقد است که حوزه‌ای از دانش نیست مگر اینکه قدرت بر آن حاکم است و براین اساس قدرت و دانش دو روی یک سکه‌اند و هیچ یک را نمی‌توان بر دیگری اولویت داد و در اول قرار داد، چراکه این دو در هم تنیده‌اند. بر اساس نظریه قدرت و دانش فوکو انسان‌ها به سوژه تبدیل شده‌اند. مردم یک نظریه علمی را به عنوان نظریه درست به رسمیت می‌شناسند، اگر با توصیف حقیقت که مقامات فکری و سیاسی روز، اعضای نخبه حاکم و یا ایدئولوژی‌های غالب دانش مطرح کرده‌اند متناسب باشد (Selden and his coworkers, 2005: 178).

میشل فوکو در آثار مختلف خود به سه نوع قدرت اشاره می‌کند: ۱. قدرت انضباطی ۲. قدرت مشرف بر حیات ۳. قدرت حاکمیت بنیاد. «در اثر فوکو تحت عنوان انضباط و مجازات، قدرت تکنیکی است که از طریق ویژگی انضباطی خود تأثیرات استراتژیکی‌اش را تحقق می‌بخشد. فوکو روش‌های نظارت و ارزیابی افراد را (که برای

اولین بار در نهادهای دولتی نظیر زندان‌ها شکل گرفتند) ابزارهایی مؤثر برای دسته-بندی نظام‌مند دیگران به مثابه افرادی مطیع محسوب می‌دارد.» (کَلگ، ۱۳۷۹: ۲۶۶ و ۲۶۷) «دیسپلین بدنی زندان همزمان در کارخانه، سربازخانه، مدرسه، بیمارستان و تیمارستان نیز اعمال می‌شود.» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۸۹) قدرت مشرف بر حیات، در حیطه نظام زیست سیاست جای می‌گیرد. حکومت‌ها برای اینکه ملت‌ها را تحت کنترل خود بگیرند، سیاست‌هایی را دنبال می‌کنند و به همین خاطر در همه امور شهروندان دخالت می‌کنند؛ برای مثال افزایش و کاهش جمعیت‌ها را کنترل می‌کنند. قدرت حاکم «متضمن قدرت مطلق است که شما را قادر به واداشتن دیگران به پذیرش تمایلاتتان می‌کند.» (کَلگ، ۱۳۷۹: ۲۷۴-۲۷۰) این قدرت در قالب نهادهای سیاسی شناخته می‌شود. فوکو سلطه اجتماعی و استثمار را انکار نمی‌کند، بلکه او علاوه بر نظام‌های سنتی قدرت، به نظام‌های قدرت در جهان امروزی هم اشاره می‌کند که بسیار ریشه‌دارتر و نامرئی‌تر از قدرت سنتی است.

لازم به ذکر است که مهم‌ترین ابزاری که به قدرت مشروعیت می‌بخشد، زبان است. زبان نقش مهمی در بازتولید روابط نابرابر قدرت داشته و سبب تشکیل دو قطب زورگو و فرمانبر می‌گردد. بر طبق مباحث گفته شده، به انواع گفتمان‌های قدرت در رمان ساق البامبو پرداخته می‌شود:

۱.۳. گفتمان قدرت جنسیت

در کاربست این رویکرد جدید در اعمال قدرت می‌توان از قدرت گفتمان جنسیت نام برد. هدف فوکو در تألیف کتاب تاریخ جنسیت «اثبات این امر بود که در تاریخ غرب، جنسیت به عنوان ابزار و روشی مناسب جهت بسط سلطه و به انقیاد درآوردن کالبد فرد و به طور کلی ذهنیت افراد جامعه به کار رفته است. فوکو نظریه سرکوب جنسی فروید را به چالش گرفت... و می‌گوید: از قرن هجدهم به بعد، جنسیت نه تنها

سرکوب نشده، بلکه به طور فزاینده‌ای موجب انفجار گفتمان‌های گوناگون گردیده است.» (ضیمران، ۱۳۸۷: ۳۲) در آغاز قرن نوزدهم گفتار دربارهٔ جنسیت در قالب مقولات پزشکی صورت گرفت و جنسیت با دانش پیوند خورد. فوکو زندگی جنسی و جنسیت را در مقابل هم قرار می‌دهد. زندگی جنسی امری است مربوط به خانواده و روابط جنسی در هر جامعه‌ای به گسترش وصلت و قرابت سببی می‌انجامد. کرداری که فوکو جنسیت می‌خواند، مبتنی بر گسستن زندگی جنسی از وصلت و قرابت است. جنسیت موضوعی فردی است و با لذات خصوصی پنهان و... سروکار دارد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۹۲). منظور از گفتمان جنسیت در بحث فوکو نه خود رابطهٔ جنسی بلکه گفتمان حاکم بر آن است (هنرمند، ۱۳۸۷: ۱۵۸) مواردی از گفتمان جنسیت که در رمان مذکور بجای سرکوب، انتشار یافته موارد ذیل است:

پدر و مادر آیدا به جهت فقر و فلاکت خانواده، دختر بزرگشان را که ۱۷ سال بیشتر نداشت به اجبار به شخص دلالی سپردند تا در کاباره‌ها برایش کار فراهم کند و در پایان هر روز سهم دختر را بدهد: «قَدَمَت آیدا الصَّغِيرَه أَنْذَاك، جَسَدَهَا لِكُلِّ مَنْ يَسْأَلُهَا ذَلِكَ مُقَابِلَ أَنْ يُدْفَعَ مَبْلَغًا يُحَدِّدُهُ سِمَسَاؤُهَا... أَصْبَحَت آيدا شَيْئًا، مِثْلُ أُيُّ شَيْءٍ يُبَاعُ وَيَشْتَرَى بِثَمَنِ...» (سنعوسی، ۲۰۱۲م: ۲۰)، ترجمه: «آیدا کوچولو در آن زمان در مقابل مبلغی که دلالتش تعیین کرده بود که آن را به او بپردازد، جسمش را در اختیار هرکسی که طالبش بود می‌گذاشت... آیدا تبدیل به یک شیء شده بود و مثل هر شیء ای با قیمتی خرید و فروش می‌شد...»، آیدا دختر بزرگ میندوزا نمونه‌ای از زنانی است که خانواده‌اش به او ستم کرده و انسانیتش را از او سلب کرده‌اند و هر روز با بی‌صبری منتظر پولی هستند که او با خود می‌آورد. با مطالعهٔ این بخش و بخش‌های دیگر رمان می‌توان دریافت که زن در این رمان به یک کالا تبدیل شده است و حتی حق مالکیت بر جسم خود را هم ندارد؛ تاجایی که برایش نرخ تعیین می‌شود و با قیمت ویژه‌ای خرید و فروش می‌گردد. پس چنان که واضح است این عمل در کشور فیلیپین

به صورت آزاد در کاپاره‌ها انجام می‌شد و در برابر پولی که به زنان می‌دادند، کالبدشان را به انقیاد خود درمی‌آوردند. نویسنده رمان، این گفتمان را در لابلای متن خود گنجانده تا وضعیت اسفناک ملت فیلیپین را بیان کند.

یکی از نکات کلیدی میشل فوکو، بدن به عنوان حوزه‌ای برای اعمال قدرت و موضوع دخل و تصرف است که هم در قدرت‌های قدیم مطرح بود و هم قدرت‌های کنونی. در این رمان هم والدین آیدا در پی ساختن بدن آیدا به عنوان شخصی مطیع و فرمانبردار اوامر پلید خود هستند، اما در نهایت آیدا در مقابل خودکامگی پدرش (میندوزا) می‌ایستد. زبان به شورش می‌گذارد و مالک جسم خود می‌شود. این عمل دو مرتبه از سوی آیدا صورت گرفت. یک بار زمانی که به دخترش میرالا باردار شد. او باردار شدن خود را از خانواده‌اش مخفی کرد. چراکه آن را تنها راه نجات خود از کاری می‌پنداشت که به اجبار والدینش به آن تن داده بود. بار دیگر هم زمانی بود که ژوزفین می‌خواست برای خدمتکاری به کویت برود تا به سرنوشت خواهرش دچار نشود. آیدا تصمیم می‌گیرد پولی را که پس‌انداز کرده به ژوزفین بدهد تا او راهی کویت شود. ولی میندوزا متوجه می‌شود و سعی می‌کند تا پول را از آیدا بگیرد. ژوزفین دعوای بین میندوزا و آیدا را چنین تعریف می‌کند: «تَقَدَّمَ نَحْوَ آيْدَا بِسُرْعَةٍ وَالشَّرُّ يَتَطَايَرُ مِنَ عَيْنِيهِ، ... لَوْ ذَرَعَهَا مُحَاوَلًا أَنْ يَنْتَزِعَ الْمَظْرُوفَ مِنْهَا... أَشَاهِدُ آيْدَا تَدْفَعُ وَالِدِي، تَشْتَمُهُ وَهِيَ تَتَلَقَّى مِنْهُ اللَّكْمَاتُ وَالرَّكَلَاتُ. مَجْنُونَةٌ آيْدَا. مَنْ كَانَ يَجْرُؤُ؟! ... رَغَمَ الدَّفْعِ وَاللَّكْمَاتِ، مُسْتَمِرًّا: أَلَمْ تَكْتَفِ بِبَيْعِي لِلرِّجَالِ وَ...» (همان: ۲۴)، ترجمه: «با سرعت به سمت آیدا آمد درحالی‌که از چشم‌هایش شرارت می‌بارید. بازوانش را خم کرد درحالی‌که سعی می‌کرد که پاکت پول را از آیدا بگیرد... می‌دیدم که آیدا پدرم را هل می‌داد. به او ناسزا می‌گفت. در حالی‌که از پدرم مشت و لگد می‌خورد. آیدا دیوانه شده است. چه کسی جرأت این کار را داشت؟! علی‌رغم راندن و هل دادن آیدا و مشت و لگد پدرم، آیدا ادامه داد: آیا به فروختنم به مردان اکتفا نکردی و...». بنابراین در

نهایت آیدا به خود جرأت می‌دهد تا در برابر خواسته‌های غیرمعمولانه پدرش میندوزا بایستد و به تعبیر فوکو: «آنجا که قدرت هست مقاومت نیز سر برمی‌آورد. زیرا وجود قدرت موکول است به حضور مجموعه‌ای از نقاط مقاومت» (ضیمران، ۱۳۸۷: ۱۵۶). میندوزا با مشیت و لگد می‌خواهد آیدا را به سکوت وادارد، اما موفق نمی‌شود و هرچندکه میندوزا پاکت پول را از آیدا می‌گیرد، ولی آیدا با این مقاومت خود، نه تنها جان خود را نجات می‌دهد بلکه راه را برای فرار ژوزفین از روسپی‌گری هم کمی باز می‌کند. بنابراین قدرت فقط بین یک فرد و دولت برقرار نیست بلکه بین پدر و فرزند هم حضور دارد و گفتمان بینشان هم عرصه تجلی این قدرت است که با استفاده از شگرد زبانی بیان شده و سعی در انقیاد طرف مقابل دارد.

در قسمتی از رمان، هوزیه ماجرای روزی را نقل می‌کند که توسط نیروهای پلیس دستگیر شد و در مینی بوس پلیس با یک دختر و یک زن فیلیپینی آشنا شد. زن فیلیپینی گریه می‌کرد از اینکه اگر در بازداشت‌گاه بماند، کارش را از دست داده و خانواده‌اش گرسنه می‌مانند. دختر فیلیپینی به او گفت: «إِنَّ كَانِ الْأَمْرُ بِهَذِهِ الْخُطُورِ... لَا بُدَّ مِنْ تَقْدِيمِ تَنَاوُلَاتٍ. فَغَرَّتِ الْمَرْأَةُ فَمَهَا دَهْشَةُ لِكَلَامِ الْفَتَاةِ. إِنِهَاتِ عَلِيهَا بِأَقْدَعِ الشَّنَائِمِ... قَدْرَهُ. عَاهِرَهُ. مَلْعُونَهُ» (سنعوسی، ۲۰۱۲: ۳۱۶)، ترجمه: «اگر وضعیت تا این حد وخیم است پس به ناچار باید امتیازاتی به آن‌ها بدهی. زن با این سخن دختر زبانش از تعجب باز ماند و کلی به او دشنام داد. پلید... فاحشه... ملعون.» در این گفت‌وگو بین دختر فیلیپینی و آن خانم شاهد گفتمان جنسیت هستیم. دختر جوان، آشکارا و بی‌هیچ شرم و آزر می‌از او می‌خواهد که برای نجات خود از بازداشت‌گاه، روسپی‌گری کند، اما خانم فیلیپینی از سخنان آن دختر تعجب کرده و دشنامش می‌دهد.

راشد با ژوزفین (مادر هوزیه) مخفیانه ازدواج می‌کند، اما راشد این کار را از روی علاقه واقعی به ژوزفین انجام نداد بلکه او می‌خواست تا به هوشش برسد. این قضیه را

از گفت‌وگوی بین راشد و ژوزفین قبل ازدواج‌شان متوجه می‌شویم. راشد خواسته خود را مطرح می‌کند، اما ژوزفین به او جواب می‌دهد که «سیدی.. تَرَكْتُ بِلَادِي هَرَباً مِنْ أُمُورٍ كَهْذِهِ!» (سنعوسی، ۲۰۱۲م: ۳۸)، ترجمه: «سرورم... من کشورم را بخاطر فرار از همین کارها ترک کردم.» در این متن هم، شاهد گفتمان جنسیتی به طور عیان هستیم. راشد از ژوزفین درخواست می‌کند که با هم رابطه داشته باشند، اما ژوزفین رد می‌کند. به همین خاطر راشد بدون اطلاع خانواده‌اش با ژوزفین مخفیانه ازدواج می‌کند، چراکه هدف راشد از انجام این کار فقط رسیدن به مراد و خواسته‌اش بود، چنانکه ژوزفین به فرزندش می‌گوید: «كَانَ زَوَاجُنَا غَرِيباً، لَا يَبْدُو حَقِيقِيّاً، خُصُوصاً بَعْدَمَا نَالَ مَرَادَهُ، كَانِ سَيِّدِي لَا يَزَالُ، رَغْمَ كُلِّ مَا حَدَّثَ بَيْنَنَا. لِهَذَا السَّبَبِ احْتَفَظْتُ بِكِ سِرّاً فِي أَحْشَائِي خَشِيَةً أَنْ يَدْفَعَنِي لِإِسْقَاطِكَ إِذَا مَا عَلِمَ بِالْأَمْرِ.» (همان: ۴۲) ترجمه: ازدواج ما عجیب و غریب بود، حقیقی به نظر نمی‌رسید، مخصوصاً بعد از اینکه به مرادش رسید، همچنان سرور و آقای من بود، علی‌رغم تمام آنچه که بین ما اتفاق افتاد. به همین سبب تو را در درونم حفظ کردم از ترس اینکه وقتی مسأله را دانست مرا وادار کند که تو را سقط کنم.»

۲.۳. گفتمان قدرت خرافه‌پرستی و خرافه‌بافی

خرافه‌پرستی قدمتی به قدمت پیدایش بشر دارد و در میان هر قوم و ملتی جایگاه خاصی دارد. این پدیده را می‌توان همچون غل و زنجیری دانست که بشر بر دست و پای فکر خود می‌بندد و قدرت تفکر و تعقل صحیح را از خود سلب می‌کند. خرافات انواعی دارد، گاه منشأ آن فردی است، گاه اجتماعی و گاه سیاسی. در مورد خرافه‌پرستی سیاسی می‌توان گفت که گاه سیاست‌مداران در جامعه، برای به دست گرفتن قدرت از این اهرم سود می‌جویند و سعی می‌کنند به وسیله خرافات مردم را تحت سلطه خود قرار دهند و بنابر تقسیم‌بندی فوکو این قدرت را می‌توان از نوع قدرت مشرف بر حیات به شمار آورد.

در رمان ساق البامبو، خرافه‌باوری به عنوان یک تقید فرهنگی در عصر سنعوسی بر جامعه حاکم شده و برخی افراد را تحت سیطره و امر خود قرار داده است. در چندین قسمت از رمان، نویسنده عقاید خرافی جامعه عصرش را به تصویر می‌کشد. به دلیل محدودیت صفحات مقاله فقط به چند مورد اشاره می‌شود:

غنیمه خانم (مادر بزرگ هوزیه) شخصی خرافی است، به خواب‌هایی که می‌بیند ایمان دارد و منتظر اتفاق افتادن آن‌ها در عالم واقع است. او هر اتفاق ساده‌ای را نشانه‌ای می‌پندارد و بدان بی‌تفاوت نیست. در قسمتی از رمان، ژوزفین برای پسرش هوزیه/عیسی روزی را تعریف می‌کند که قرار بود غنیمه خانم همراه دخترهایش به مجلس عروسی برود. در این گفت‌وگو، خرافه‌باوری غنیمه دیده می‌شود: «ذاتِ یومِ حینَ کانتَ مدعوَّةً مَعَ بناتِها الی حَفْلِ زَفافِ، وَبَعْدَ أَنْ عُدْنَ الی المَنزِلِ خِلالَ نَصَفِ سَاعَةٍ مِّنْ خُرُوجِهِنَّ: /انتهی الحفل سريعا.. سيدتي! /مضت السيدة الكبيرة في طريقها الی الدورى العلوٰی من دون أن تلتفت الی، تلفتت هند، البنت الصغرى، سؤالی لتجيب: /تعتلت السيارة في منتصف الطريق /... سألتها: / وماذا عن السيارات الأخرى؟ /أجابت... /أمي ترى أنه لو لم تتعطل السيارة في منتصف الطريق.. لحصدت أرواحنا.. في آخره! /كيف؟! /سألتها والدهشة ملء وجهي. أجابت وهي تنحي تنزع جذاءها: /أمي رأت أن حادثاً مأساوياً كان ياتنظارنا!« (همان: ۳۰-۲۹)، ترجمه: «یک روز همراه دخترهایش به مجلس عروسی دعوت شده بودند و بعد از اینکه نیم ساعت بعد از رفتنشان به منزل برگشتند: /گفتم) مجلس چه زود تمام شد... خانم جان! / خانم بزرگ بی‌آنکه به من توجه کند به طبقه بالا رفت. هند دختر کوچک خانم سؤالم را سریع جواب داد: ماشین در نیمه راه خراب شد /... از او پرسیدم: چرا با ماشین‌های دیگر نرفتید؟ /جواب داد... /مادرم معتقد است که اگر ماشین در نیمه راه خراب نمی‌شد... آخر سر همه ما می‌مردیم... /در حالیکه چهره‌ام غرق در تعجب بود، از او پرسیدم چگونه؟! /در حالیکه خم شده بود تا کفش‌هایش را در بیاورد، جواب داد: /مادرم پنداشت

که حادثه مصیبت‌باری در انتظارمان است.» نویسنده رمان با پیش کشیدن عقاید خرافی غنیمه خانم - مانند همین نمونه که ذکر شد - بر نقش قدرتمند خرافه در بین مردم کشورش اشاره می‌کند.

نمونه دیگری از عقاید خرافی غنیمه خانم: «غنیمه بعد از اینکه فهمید پسرش راشد پنهانی با ژوزفین ازدواج کرده، او را از خانه بیرون کرد و جواب تلفن‌هایش را هم نداد. بعد از مرگ ولید (دوست راشد) غنیمه برای اولین بار جواب تلفن راشد را می‌دهد و با او سخن می‌گوید. در این گفت‌وگو باز گفتمان خرفه‌باوری به چشم می‌خورد: «لَمْ أَكُنْ رَاغِبَةً بِالزَّوْجِ، وَلَكِنْ، لَتَعْلَمَنَّ.. أَنَّ النَّحْسَ سَيِّطَارِدُكَ. أَنْظِرْ مَاذَا حَلَّ بِصَدِّيقِكَ بَعْدَ وِلَادَةِ ذَلِكَ الشَّيْءِ الْبَغِيضِ. إِنَّهُ، مِثْلُ أُمِّهِ، لَعْنَةٌ... اقْذِفْ بِهِمَا خَارِجاً وَأَنْظِرْ كَيْفَ سَتَحُلُّ الْبِرْكَةُ عَلَيْكَ...» (همان: ۵۱) ترجمه: «دل‌م نمی‌خواست جواب (تلفن تو را) بدهم، اما فقط می‌خواهم بدانی که.. نحس و شومی تو را دنبال خواهد کرد. نگاه کن و ببین که چه مصیبتی بر سر دوستت آمد بعد از تولد این موجود تنفرآور. به درستی که او هم مثل مادرش مورد لعن قرار گرفته و شوم است... پرتشان کن بیرون و ببین که چه برکتی بر تو فرود خواهد آمد...» غنیمه پا قدم ژوزفین را به فال بد گرفته بود. به دلیل حادثه‌ای که برای امیرکویت و هیئت همراهش در روز ورود ژوزفین به کویت رخ داده بود و این اعتقاد به شوم بودن ژوزفین تا حدی در دل غنیمه خانم ریشه دوانده که حتی کودک او را هم شوم و مورد لعن می‌پندارد و پا قدم او را موجب مرگ دوست راشد تلقی می‌کند. راشد به این اراجیف اعتقاد ندارد. اما به خاطر اینکه مادرش او را ببخشد، ژوزفین و هوزیه را به فیلیپین بازمی‌گرداند. پس باردیگر شاهد اعمال قدرت غنیمه خانم بر اعضای خانواده و اطاعت دیگران از او هستیم. قابل ذکر است که بر خود غنیمه هم اعمال قدرت شده است. او از سویی تحت سلطه خرافه است و از سویی دیگر تحت سلطه قوانین جامعه طبقاتی. چراکه با وجود علاقه به نوه پسر، از ترس حرف مردم او را از خود می‌راند.

ردپای خرافه در سخنان و باورهای شخصیت‌های دیگری هم دیده می‌شود؛ از جمله این افراد چانگ است. هوزیه در فیلیپین بعد از ترک درس و مدرسه به دنبال فروشنده‌گی می‌رود و در حین کار با پسری بودایی به نام چانگ آشنا می‌شود. چانگ مطابق با تقویم چینی متولد سال یوزپلنگ است. هوزیه از اولین روزهای آشنایی‌اش با چانگ و بخشی از باور او در مورد خوش‌بینی و بدبینی‌اش چنین روایت می‌کند: «سألني حينَ طَلَبْتُ مِنْهُ مُشَارَكَتَهُ السَّكَنِ: " في أَيِّ تَارِيخٍ وُلِدْتَ؟"، أَجَبْتُهُ بِأَنِّي مِنْ مَوَالِيدِ الثَّلَاثِ مِنْ أَبْرِيلِ ١٩٨٨، أَغْمَضَ عَيْنَيْهِ يُفَكِّرُ وَهُوَ يَعِدُّ عَلَيَّ أَصَابِعَهُ. أَجَابَ: ٤٦٨٥ سِنَةً الثَّنِينَ... مَمْتَازُ كِلَانَا مِنْ عُنْصُرِ الخَشَبِ". لَوْ كُنْتُ مِنْ مَوَالِيدِ سِنَةِ الأَفْعَى أَوْ الحِصَانِ أَوْ الخُرُوفِ لَمَا سَمَحَ لِي تَشَانِغُ بِمُشَارَكَتِهِ غُرْفَتِهِ، لِأَنَّهَا مِنَ العُنْصُرِ النَّارِي، وَالتَّارُ لَا تَجْتَمِعُ مَعَ الخَشَبِ عَلَيَّ حَدِّ قَوْلِهِ...» (همان: ۱۳۴-۱۳۳)، ترجمه: «هنگامی که از او خواستم تا با او هم‌خانه شوم، از من پرسید: در چه تاریخی متولد شدی؟ جواب دادم که من متولد سوم آوریل ۱۹۸۸ هستم. چشم‌هایش را بر هم نهاد. در حالیکه فکر می‌کرد و با انگشت‌هایش می‌شمرد، جواب داد: ۴۶۸۵ سال ازدها... عالی است هر دوی ما از عنصر چوب هستیم. اگر من متولد سال مار یا اسب یا گوسفند بودم به من اجازه نمی‌داد که با او هم‌اتاقی شوم، چراکه اینها از عنصر آتش هستند و بنا بر گفته او آتش با چوب جمع نمی‌شود...» چانگ هم اسیر خرافات مردمی است. تاجایی که در انتخاب هم‌اتاقی، سال تولد او را می‌پرسد. اینها همه غل و زنجیری است که مردم فیلیپین را اسیر خود کرده است. مردم هم نادانسته به آن‌ها دامن زده و از پرداختن به مشکلات کشورشان باز مانده‌اند.

باتوجه به آنچه دیده شد، خرافه‌پرستی گفتمانی است که بر عصر نویسنده سایه انداخته و مردم را از تفکر و عمل باز داشته است. از جمله نکات کلیدی میشل فوکو این است که: قدرت مشرف بر حیات است؛ یعنی قدرتی که به صورت همه‌جانبه در جامعه و حیات انسان نفوذ یافته و لذا فاعل و کنشگر مشخصی ندارد، بلکه در بطن

جامعه پنهان است و حتی گاهی افراد متوجه اعمال آن نمی‌شوند. فوکو در کتاب تاریخ جنسیت در این باره می‌گوید: «قدرت تنها در صحنه‌های سیاسی نمودار نمی‌شود بلکه در کلیه سطوح جامعه جاری و ساری است» (ضیمران، ۱۳۸۷: ۱۵۷) و هر شخصی هرچند هم که ضعیف و ناتوان باشد می‌تواند مولد این قدرت محسوب گردد. به همین جهت نباید به دنبال فاعل قدرت بود. بلکه باید به پیامد و نتیجه آن توجه کرد. در موارد بیان شده (نمونه‌های خرافه‌ها)، صاحبان قدرت مشخص نیستند. معلوم نیست که چه کسی می‌خواسته تا با رواج این خرافات در بین مردم آن‌ها را تحت کنترل خود قرار داده و به امور پوچ مشغول کند. همچنین در این رمان، اشخاص تحت سلطه خود نمی‌دانند که در چنگ این قدرت اسیر هستند. از سویی دیگر این پدیده هم در کویت جریان دارد و هم در فیلیپین. بانیان این خرافات، عاملان قدرت هستند که از آستین اشخاصی چون غنیمه خانم بیرون می‌آید و گریبان اشخاصی چون ژوزفین را می‌گیرد. نویسنده رمان با این گفتمان‌ها در پی آن است که مردم جامعه‌اش را بیدار کند تا به سمت تعقل درست گام بردارند.

۳.۳. گفتمان قدرت اربابی و خدمتکاری

وضعیت وخیم اقتصادی و بیکاری، برخی از مردم را وامی‌دارد که به کشورهای دیگر مهاجرت کنند. کارفرمایان هم از نیروهای مهاجران با اندک مزدی بهره می‌برند و آنها را تحت سلطه و مطیع اوامر خود قرار می‌دهند. مهاجران نیز به خاطر احتیاج مالی، این بهره‌کشی را می‌پذیرند. بنابر تقسیم‌بندی فوکو این قدرت را می‌توان از نوع قدرت حاکمیت بنیاد به شمار آورد. در رمان ساق البامبو، ژوزفین دختر رؤیادری بود و آرزو داشت که درسش را تمام کرده و برای خود شغلی آبرومند پیدا کند. اما به دلیل اوضاع و احوال خانواده و برای فرار از سرنوشتی که آیدا بدان دچار شده بود، رؤیاهای خود را کنار گذاشته و برای کار کردن به کویت می‌رود و نزد خانواده طاروف مشغول

خدمتکاری می‌شود. ژوزفین در قسمتی از رمان به امر و نهی‌هایی اشاره می‌کند که در خانه طاروف نسبت به خدمتکاران اعمال می‌شد: «لَا أَحَدٌ هُنَاكَ يَتَحَدَّثُ مَعَ الْخَادِمَاتِ بغيرِ لُغَةِ الْأَمْرِ: "هاتی... اغسلی... اکنسی... امسحی... جهّزی... أَحْضِرِي!".» (سنعوسی، ۲۰۱۲: ۳۲)، ترجمه: «در آنجا هیچ کسی جز با لحن آمرانه با خدمتکاران سخن نمی‌گوید: بیاور... بشور... جاروکن... پاک‌کن... آماده‌کن... حاضرکن.» خدمتکار تحت تملک ارباب خود است. ارباب هم قدرت خود را با زبان به نمایش می‌گذارد و از همین طریق به قدرت خود استمرار بخشیده و موجب تداوم و بقای سلطه خود بر او می‌شود. خدمتکار هم به دلیل به دست آوردن پولی ناچیز مجبور به اطاعت است و جرأت اعتراض ندارد. در بین خانواده طاروف تنها راشد با ژوزفین مهربان بود و گاهی پس از اینکه غنیمه خانم سر ژوزفین داد می‌زد، راشد با مهربانی، ژوزفین را تسلی می‌داد. به خاطر همین مهربانی‌های راشد بود که ژوزفین گاهی به عمد غنیمه را عصبانی می‌کرد؛ مثلاً شیرآب را تمام شب باز می‌گذاشت تا غنیمه او را دعوا کند و در عوض راشد بیاید و با مهربانی او را نوازش کند و از دلش در بیاورد. بنابراین گاهی خدمتکار در مقابل اربابش طغیان می‌کند و این طغیان او با نافرمانی از دستورات ارباب رخ می‌دهد. ژوزفین هم در این موارد اعتراض خود را با سرپیچی از دستورات غنیمه خانم نشان می‌دهد نه با زبان؛ چراکه خدمتکار است و جرأت سخن اعتراض‌آمیز ندارد. گویی ارباب او را به سکوت واداشته است. فوکو می‌گوید: «تولید گفتمان را مجموعه‌ای از روش‌هایی که درصدد تسلط بر گفتمان‌اند، کنترل می‌کنند، گزینش می‌کنند، سازمان می‌دهند و توزیع می‌کنند. یکی از این روش‌ها نفی است؛ یعنی روش منع. او می‌گوید ما نمی‌توانیم در مورد هر چیزی در هر شرایطی سخن بگوییم و هرکسی حق سخن گفتن درباره هرچیزی را ندارد» (میلر، ۱۳۸۸: ۲۳۸).

۴.۳. گفتمان قدرت فرادستان

در این رمان شاهد تکثر گفتمان بین شخصیت‌ها هستیم و با تکثر هرچه بیشتر گفتمان‌ها، قدرت هم در لایه‌های متکثری شکل می‌گیرد. به این ترتیب، زورگویی ابزاری می‌شود تا هرکس که توانش را دارد، با آن گفتمان‌ش را به پیش ببرد. در هر جامعه‌ای، افرادی به عنوان فرادست وجود دارند و افرادی نیز به عنوان فرودست که تحت نظر و یا سلطه طبقه فرادست قرار دارند. زورگویی طبقه بالادست به زیردست برای حفظ قدرت طبقه بالا است. چنین قدرتی، عامل بودن طبقه زیردست را نادیده پنداشته و آن‌ها را به مفعولان قدرت تبدیل می‌کند. بنابر تقسیم‌بندی فوکو این قدرت را می‌توان از نوع قدرت حاکمیت بنیاد به شمار آورد. نمونه‌ای از اعمال قدرت فرادستان در رمان ساقه بامبو:

زمانی که هوزیه برای رفتن به کویت به فرودگاه می‌آید، متوجه می‌شود که برای مهرکردن گذرنامه‌ها، یک جایگاه برای کشورهای GCC (کشورهای عضو شورای خلیج اختصاص) دارد و یک جایگاه هم برای دیگر ملیت‌ها. هوزیه به سمت جایگاهی می‌رود که مخصوص کویتی‌ها است. اما وقتی که نوبتش می‌شود، کارمند فرودگاه بدون دیدن گذرنامه او، به خاطر داشتن قیافه فیلیپینی‌اش سر او داد می‌زند. چراکه فکر می‌کند او در صف اشتباهی ایستاده است. این مسأله ناشی از حس خودبرتر بینی کارمند است: «دَسَسْتُ كَفِّي فِي جَيْبِ الْبَنْطَلُونِ، وَقَبْلَ أَنْ أُخْرَجَ مِنْهُ الْجَوَازُ صَرَخَ بِي الرَّجُلُ بِطَرِيقَةٍ فِظَّةٍ صَعِقْتَنِي.» (سنعوسی، ۲۰۱۲م: ۱۸۵)، ترجمه: «کف دستم را در جیب شلوارم گذاشتم و قبل از اینکه گذرنامه را بیرون بیاورم، آن مرد (کارمند فرودگاه) با درشتخویی بر سر من فریاد کشید. به طوری که عقل از سرم پرید.» کارمند چون حس می‌کند که یک عرب بر یک فیلیپینی برتری دارد، بر او حکم می‌کند و حتی بر سر او فریاد هم می‌کشد. از طرفی چون دانش هم دارد، (کارمند است) توانایی سلطه بیشتری دارد. به طوری که هوزیه به خودش جرأت مقابله نمی‌دهد و فقط سکوت می‌کند و لذا باز

زبان، از ابه قدرت می‌شود و گروه پایین‌تر را سرکوب می‌کند. اما هوزیه/عیسی در نهایت به خود جرأت می‌دهد تا لااقل در برابر زورگویی خانواده پدرش مقاومت کند: نگاه که راز خانواده طاروف (مبنی بر اینکه هوزیه فرزند راشد است) در کویت پخش می‌شود، عمه‌های هوزیه با عصبانیت به نزدش می‌روند تا به او بگویند که از کویت برود. در نمونه زیر که جر و بحثی بین نوریه (عمه هوزیه) و هوزیه رخ می‌دهد، هوزیه چون فرمان نوریه را برخلاف میل باطنی‌اش می‌یابد، تلاش می‌کند که در برابر او ایستادگی کند: «إِسْمَعِ.. أَنَا لَسْتُ هِنْدِ.. لَسْتُ خَوْلَةَ.. تُعَادِرُ الْكُوَيْتَ فَوْرًا.. مَفْهُوم؟! /اسْتَفْزِنِي طُغْيَانَهَا. اِنْفَجِرْتُ فِي وَجْهِهَا لَا اَعْرِفُ مَصْدَرًا لَجُرَائِي: /غَادَرْتُ بَيْتَ الطَّارُوفِ مِنْذُ زَمَنٍ.. لَا سُلْطَةَ لِكِ عَلَيَّ! /فَتَحَتْ عَيْنَيْهَا عَلَى اِنْسَاعِيهِمَا كَمَنْ تَلَقَّى صَفْعَةً. قَالَتْ تَصْرُخُ بِي: /تُعَادِرُ الْكُوَيْتَ فَوْرًا.. /الْكُوَيْتِ.. لَيْسَتْ بَيْتَ الطَّارُوفِ. /اِنْسَعَتْ عَيْنَاهَا بِشَكْلِ مَخِيفٍ. اِنْتَفَتَتْ اِلَى عَمَّتِي عَوَاطِفَ غَيْرِ مُصَدِّقَةً مَا بَدَرَ مِنِّي. وَجَّهَتْ حَدِيثَهَا اِلَيَّ ثَانِيَةً: /تَتَحَدَّانِي؟ /أَنَا لَا اُنْحَدِي اَحَدًا/أُمِّي قَرَّرَتْ أَنْ تَقْطَعَ رَاتِبَكَ الشَّهْرِي.. هِنْدُ سَتَتَوَقَّفُ عَن مُسَاعِدَتِكَ.. أَلَا تَفْهَمُ؟/لَدَيَّ وَظِيْفَةٌ.. وَمَبْلَغٌ لَا بَأْسَ بِهِ مِنَ الْمَالِ يَكْفِي لِأَعِيْشَ بَقِيَّةَ حَيَاتِي.. هُنَا..» (همان: ۳۷۰-۳۶۹)، ترجمه: «(نوریه:) گوش کن.. من هند نیستم.. خوله نیستم.. فوراً کویت را ترک می‌کنی.. مفهوم شد؟! / طغیان او مرا از جای برگند. رو در رویش ایستادم. نمی‌دانم این جرأت را چگونه به دست آوردم: / خیلی وقت است که خانه طاروف را ترک کرده‌ام... / تو بر من قدرتی نداری / چشم‌هایش را به وسعتش گشود. همچون کسی که سیلی خورده. در حالی که سرم داد می‌کشید، گفت: / کویت را فوراً ترک می‌کنی / کویت خانه طاروف نیست / چشم‌هایش به شکل ترسناکی بزرگ شد. به خاطر آنچه که از من دید، ناباورانه به عمه‌ام عواطف خیره شد. بار دیگر رو به من کرد و گفت: / با من سر جنگ داری؟ / من با احدی سر جنگ ندارم / مادرم تصمیم گرفته که حقوق ماهیانه‌ات را قطع کند... هند هم دست از کمک تو خواهد کشید... آیا نمی‌فهمی؟ / من کار دارم... و پولی

اندکی که در می‌آورم، برای بقیه زندگی ام مرا کفایت می‌کند... همین‌جا...» این بخش از رمان تنها قسمتی است که هوزیه/عیسی قهرمان رمان، به خودش جرأت مقاومت می‌دهد و قفل سکوت خود را می‌شکند و دیگر در برابر زورگویی و قلدری عمه‌اش سکوت نمی‌کند. ولی چون در جامعه طبقاتی کویت، خانواده طاروف از قدرت و اختیار برخوردارند، در نهایت با اخراج هوزیه از کارش، او را مجبور به ترک کویت می‌کنند. بنابراین در نهایت آن شخصی که دارای قدرت اجتماعی است پیروز می‌شود.

۵.۳. گفتمان قدرت در نهاد پلیس

دولت‌ها با ایجاد نهادهای نظامی و امنیتی، در پی آن هستند تا از این راه سلطه و قدرت خود را بر دولت‌های دیگر و نیز بر مردم خود هموار کنند. یکی از این نهادهای دولتی، نیروی پلیس است. این نوع گفتمان جزو گفتمان قدرت حاکمیت بنیاد است. در رمان مذکور تنها در یک صحنه، حضور نیروهای پلیس مشاهده می‌شود: هوزیه در جایی از رمان، شبی در کویت را روایت می‌کند که سوار آژانس شده بود. در یکی از خیابان‌های جاریه نیروهای انتظامی شروع به بازرسی می‌کنند و کسانی را که اقامت قانونی ندارند دستگیر کرده و به بازداشتگاه می‌برند. از قضا هوزیه هم برگه اقامتش را با خود نیاورده و هرچقدر به پلیس می‌گوید که کویتی است پلیس متوجه نمی‌شود. بازرسی و تفتیش در خیابان‌های کویت، یکی از نمونه‌های اعمال قدرت نهاد اجتماعی بر افراد است که در آن اشخاص از طریق برگه اقامت تحت نظارتند: «طَلِبَ مِنِّي أَنْ أَتْرَجَلَ مِنَ السَّيَّارَةِ. حَاوَلْتُ أَنْ أَفْهَمَهُ وَلَكِنَّهُ كَانَ يَصْرُخُ بِي بِطَرِيقَةٍ فِطْنَةٍ لَمْ أَتَمَكَّنْ إِزَاءَهَا مِنْ قَوْلِ شَيْءٍ.» (همان: ۳۱۵)، ترجمه: «از من خواست که از ماشین پیاده شوم. تلاش کردم که به او بفهمانم. اما چنان به شدت بر سر من داد زد که نتوانستم در برابرش چیزی بگویم.» این متن نشانگر رفتار نامناسب مأموران پلیس کویتی با مهاجران هندی، فیلیپینی، بنگالی و... است که به خاطر نداشتن ویزا راهی بازداشتگاه می‌شوند و حتی مأموران حاضر نیستند به سخن افرادی چون هوزیه که

ویزا هم دارد، اما همراه خود نیاورده، گوش کنند. به دلیل اینکه می‌بینند قیافه فیلیپینی دارد. فوکو می‌گوید: «به نظر من یکی از اساسی‌ترین پدیده‌های قرن نوزدهم را می‌توان سيطرة قدرت بر زندگی نامید. مقصودم تسلط قدرت بر انسان به منزله موجودی زنده است. به طوری که امر زیستی زیر کنترل دولت قرار گرفته است.» (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۱۹) نیروهای انتظامی به عنوان قانون، مجری تنبیه مجرمان هستند و این همان قدرت حاکمیت بنیاد است که فوکو مطرح کرده بود. اما در اینجا مأموران، عادلانه برخورد نمی‌کنند. بلکه نژادپرستانه رفتار می‌کنند و حتی برخی از مأموران انتظامی از زنان سوء استفاده می‌کنند. سنعوسی با این تصویرسازی‌ها، جامعه دیکتاتور و مستبد کویت را به تصویر می‌کشد. جامعه‌ای که کویتی‌ها خود را صاحب اختیار و قدرت مطلق مهاجران می‌دانند و زنان فیلیپینی باز هم مورد استثمار قرار می‌گیرند.

۶.۳. گفتمان قدرت در نهاد خانواده

خانواده کوچک‌ترین نهادی است که نشانه‌های گفتمان قدرت در آن به چشم می‌خورد. گاه مرد نسبت به زن، گاه مرد و زن نسبت به فرزندان و گاه فرزندان نسبت به همدیگر سلطه‌جویی می‌کنند. در خانواده پدرسالار، معمولاً پدر در رأس قدرت است و همه موظف هستند که از او امر و تصمیم‌های او اطاعت کنند. در خانواده ژوزفین (مادر هوزیه) هم، میندوزا در رأس قدرت است. او در کل رمان شخصیتی مستبد، عصبی و بداخلاق است و فقط در فکر این است که خروس جنگی جدید بخرد تا بتواند با آن قمار کند. وی پولش را هم در همین راه به باد می‌دهد. به نظر می‌رسد به دنیا آمدنش از پدری نامعلوم و یا وقایعی که در جنگ ویتنام دیده، در این رفتار او نقش مهمی داشته باشد. به طوری که فرزندانش سعی می‌کنند تا از دست او فرار کنند. تا جایی که کسی جز هوزیه مطیع او نیست. هرچند اطاعت هوزیه هم از سر جبر است نه از سر میل. به دلیل محدودیت فقط به یک نمونه اکتفا می‌شود: «إِذَا لَمْ يَجِدْ شَيْئًا يُكَلِّفُنِي بِالْقِيَامِ بِهِ، يَطْلُبُ مِنِّي إِحْضَارَ شَيْءٍ مَا، أَيُّ شَيْءٍ مِنْ أَيِّ مَكَانٍ»

وَلِعَلِّمَهُ الْمَسِيْقَ بِعَدَمِ وُجُودِ حَاجَتِهِ تِلْكَ فِي الْمَكَانِ الَّذِي أَرْسَلَنِي إِلَيْهِ، فَهُوَ يَنْتَظِرُ عَوْدَتِي خَائِبًا يَفَارِغُ الصَّبْرَ لِيَقْذِفَ بِوَجْهِي عِبَارَتَهُ الْخَبِيثَةَ: «أَتَمَّنِّي لَوْ تَنَبْتَ لَكَ أَلْفُ عَيْنٍ حَتَّى تَرَى الْأَشْيَاءَ بِوُضُوحٍ... مِنْ أَيْنَ لَهُ ذَلِكَ الْقَلْبُ.. مِيندوزا؟!» (سنعوسی، ۲۰۱۲: ۱۲۱)، ترجمه: «هنگامی که کاری نبود که مرا وادار به انجامش کند، از من می‌خواست که چیزی را برایش بیاورم. هر چیزی از هر مکانی. با اینکه می‌دانست که آن چیز در مکانی که مرا به آنجا فرستاده وجود ندارد. پس بی‌صبرانه و با ناامیدی منتظر برگشت من می‌شد تا آن عبارت خبیث‌اش را نثارم کند: «آرزو دارم که ای کاش هزار چشم در بیاوری تا اشیاء را به صورت واضح ببینی!» میندوزا آن قلب را از کجا آورده؟ این بخش از رمان، نشانگر شخصیت بیمار میندوزا است. او هر بار که هوزیه را صدا می‌زند، فقط می‌خواهد که به او امر و نهی کند و از این کار خود لذت هم می‌برد. اما هوزیه هیچ اعتراضی نمی‌کند و مطیع فرمان اوست و فقط در مونولوگ‌هایی که با خود دارد، از این اعتراض خود پرده برمی‌دارد و آرزو دارد که میندوزا هرچه زودتر بمیرد تا از دستش رهایی یابد. چنانکه دیده شد، زندان تنها محل اعمال قدرت نیست. بلکه کل جامعه تا کوچک‌ترین جزاءش مکانی برای بروز قدرت است. (میلر، ۱۳۸۸: ۲۳۹) همچنین همانطور که فوکو گفته، قدرت در همه جا حضور دارد. نه به این دلیل که همه چیز را در بر می‌گیرد، بلکه به این دلیل که از همه جا می‌آید (Rafey, 2005: 771) و مانند زنجیره‌ای به هم پیوسته در روابط تمامی افراد جامعه دیده می‌شود و در اختیار هیچ طبقه اجتماعی یا گروه خاصی نیست. بلکه در نهاد کوچک خانواده هم اعمال می‌شود. اما خود قدرت، در اختیار درآورده نمی‌شود. بنابراین ساختارهای قدرت همواره پویا و سیال هستند و قدرت هم بر طبقه مسلط و هم بر طبقه تحت سلطه اعمال می‌شود (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۳۱۳).

در خانواده راشد (پدر هوزیه) هم، مادر راشد قدرت مطلق خانواده است و دیگر اعضای خانواده مطیع اوامر او هستند. نمونه‌ای از این قدرت غنیمه خانم: «كَانَ عَلَيَّ عِلَاقَةٌ بِقِتَاةٍ مُنْذُ أَيَّامِ دِرَاسَتِي فِي الْجَامِعَةِ. أَرَادَ الزَّوْجُ بِهَا وَلَكِنْ، لِأَسْبَابٍ وَتَصْنِيفَاتٍ

أَجْهَلُهَا، وَقَفَّتِ السَّيِّدَةُ الْكَبِيرَةُ فِي وَجْهِ هَذَا الزَّوْاجِ.» (سنعوسی، ۲۰۱۲: ۱۲۱)، ترجمه: «راشد از زمان تحصیلش در دانشگاه به دختری علاقه داشت و می‌خواست که با او ازدواج کند، اما بنا به دلایل و طبقه‌بندی‌هایی که من نسبت به آن‌ها ناآگاهم، خانم بزرگ در برابر این ازدواج ایستاد و اعتراض کرد.» غنیمه خانم با این ازدواج مخالفت می‌کند. چون طبقه آن دختر را لایق وصلت با خانواده خود نمی‌داند. با اینکه راشد به آن دختر علاقمند است، اما به تصمیم مادرش گردن می‌نهد و در برابر خواست مادرش مقاومت و اعتراضی نمی‌کند، گویا پذیرفته که حرف، تنها حرف مادرش است و بس.

نتیجه‌گیری

پس از تحلیل رمان ساق البامبو نتایج زیر به دست آمد:

۱. در رمان ساقه بامبو گفتمان‌های مختلفی از جمله، گفتمان قدرت جنسیت، گفتمان خرافه‌باوری، گفتمان اربابی-خدمتکاری، گفتمان فرادستان، گفتمان قدرت نهاد پلیس و گفتمان قدرت در نهاد خانواده حضور دارند و هریک از این گفتمان‌ها با قدرت ارتباطی تنگاتنگ و دوسویه دارند و تقویت‌کننده یکدیگر هستند.
۲. قدرت اعمال شده بین افراد در رابطه شکل گرفته است و از طریق گفتمان‌ها اعمال می‌شود. زبان، کارکرد ایدئولوژیک دارد و عرصه بروز روابط قدرت در بین افراد و تعیین‌کننده فاعل مسلط و فاعل تحت سلطه است. افراد زورگو برای اعمال قدرت از زبان بهره‌جسته و طرف مقابل را به مفعول قدرت تبدیل کرده‌اند و افراد تحت سلطه نیز گاه چاره‌ای جز سکوت ندارند، اما گاه در برابر اعمال قدرت مقاومت کرده و زبان به اعتراض گشوده‌اند. این اعمال قدرت در رمان تنها از طبقه فرادست به فرودست دیده نمی‌شود، بلکه در موارد نادری فرودستان هم بر فرادستان قدرت‌نمایی کرده‌اند؛ برای مثال در قسمتی از رمان، هوزیه در برابر خواست خودخواهانه عمه‌اش ایستادگی می‌کند. از سویی در رمان ساقه بامبو، قدرت تنها به صورت آشکار حضور ندارد، بلکه قدرت گاهی مویزوار عمل می‌کند و اعمال‌گر آن هم پنهان است.

۳. اعمال قدرت بر زنان با متغیرهای دیگری چون نژاد و طبقه اجتماعی سروکار دارد. در رمان مذکور زنان طبقه زیردست مثل آیدا و ژوزفین، به عنوان گروه درحاشیه گذاشته شده و سلطه‌پذیر به خاطر زن بودنشان تحت ظلم واقع شده‌اند. اما در این رمان تنها زنان طبقه پایین نیستند که مورد سلطه قرار گرفته‌اند، بلکه بر مردان طبقه پایین و افراد فقیر نیز به خاطر جایگاه اجتماعی‌شان اعمال قدرت شده است و حتی اشخاص طبقه بالا هم گاهی تحت سلطه واقع شده‌اند. بنابراین برخی از شخصیت‌های رمان در جایی صاحب قدرت‌اند اما در جای دیگر خود قربانی چرخش قدرت می‌شوند. همچنین همه شخصیت‌ها در چرخه گفتمان‌های غالب در جامعه خود درگیر می‌شوند و این گفتمان‌ها، هم به تداوم قدرت و هم به مقاومت در برابر قدرت کمک می‌کنند.

۴. در رمان ساقه بامبو، هم ساختارهای سنتی قدرت یعنی نظام اربابی - خدمتکاری دیده می‌شود که فاعل معینی دارند و هم ساختارهای نوین قدرت که فاعل مشخصی ندارند. همچنین قدرت تنها در اختیار یک گروه یا طبقه خاصی نیست؛ بلکه در نهاد کوچک خانواده و حتی در رابطه بین دو دوست هم به چشم می‌خورد و در نهایت باید گفت که گفتمان‌های چندگانه در این رمان متأثر از گفتمان‌های موجود در جامعه سعود السنعوسی نویسنده رمان است.

پی‌نوشت‌ها

1. https://fa.m.wikipedia.org/wiki/میشل_فوکو
2. https://fa.m.wikipedia.org/wiki/میشل_فوکو

منابع

- تیلور، استفنی. (۱۳۹۷). **تحلیل گفتمان چیست؟** مترجمان: عرفان رجبی و پدram منیعی، تهران: نشر نویسه پارسی.

- حقیقی، شاهرخ. (۱۳۷۹). گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، تهران: آگاه.
- دریفوس، هیوبرت، رایینو، پل. (۱۳۷۹). میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: نی.
- سلدن، رامن، ویدوسون، پیتر. (۱۳۸۴). راهنمای نظریه ادبی معاصر، مترجم عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- السنعوسی، سعود. (۲۰۱۲م). ساق البامبو، بیروت: الدار العربیة للعلوم ناشرون.
- ضیمران، محمد. (۱۳۸۷). میشل فوکو: دانش و قدرت، چاپ چهارم، تهران: هرمس.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۹). نیچه، فروید، مارکس، ترجمه افشین جهاننیده، مهرداد نورایی، بهنام جعفری، افشین خاکباز، عبدالمحمد روح بخشان، چاپ چهارم، تهران: هرمس.
- _____ . (۱۳۹۰). باید از جامعه دفاع کرد: درس گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۶-۱۹۷۵، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، رخ داد نو.
- کلگ، استوارت. (۱۳۷۹). چهارچوب های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- میلر، پیتر. (۱۳۸۸). سوژه، استیلا و قدرت در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو، مترجم نیکو سرخوش، افشین جهاننیده، تهران: نشر نی.
- هنرمند، سعید. (۱۳۸۷). درآمدی بر فوکو: جستار درباره قدرت، گفتمان، آگاهی، تاریخ و فضا، تهران: نشر جوان.
- یورگنسن، ماریان. فیلیس، لوئیز، (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

منابع انگلیسی:

- Habib, Rafey, *A History of Literary Criticism: From Plato to the Present*. Blackwell Publishing Ltd, 2005.
- Selden, Raman, And Widdowson, Peter, And Brooker, Peter, *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*, New York: Harvester wheat sheaf, Fifth edition, 2005.

منابع اینترنتی:

- ویکی پدیا، «میشل فوکو»، (بی‌تا)، <https://fa.m.wikipedia.org/wiki/> میشل فوکو، بازدید در تاریخ: ۱۳۹۸/۰۶/۲۳.

Abstract

An Analysis of Saud Alsanousi's Bamboo Stalk Based on Michel Foucault's Power Discourse

Solmaz porshoor*

Mahin Hajizadeh**

Abdolahad Gheibi***

Hamid valizadeh****

Discourse is a key concept in Michel Foucault's works. He focused on discourse in his paleontology and genealogy, drew a line between discourse analysis and the linguistic domain and evaluated them based on the historical and social situations. He believes that any discourse arises from power. Like Nietzsche, he thinks that the power relation does not always operate in the up-bottom manner. In fact, it has penetrated in every layer and level of society. According to him, language is a platform that represents power relations and determines the dominant and subordinate subjects. Through a descriptive-analytical approach, the present study aimed to identify the discourses in the novel Bamboo Stalk through which power is exercised and to highlight the existing facts of the text, resilience and sometimes resistance of the subjects against the power actors. The results of the research showed that various discourses such as gender-related power, superstition, lordship-servant, social class, power in the police institution, and power in the family institution were identified in the novel and each of these discourses, by some means, plays a role in the cultural and power structures of the community.

Keywords: Power Discourse, Michel Foucault, Saud Alsanousi, Bamboo Stalk Novel

* Ph.D. Candidate, Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University

Porshoorsolmaz@gmail.com

** Associate Professor, Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University
(corresponding author) hajizadeh@azaruniv.ac.ir

*** Associate Professor, Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University
Abdolahad@azaruniv.ac.ir

**** Assistant Professor, Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University
drhvalizadeh@yahoo.com